



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۷۴

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

مقدمه

بیان شد که برخی از جمله‌ها دارای مفهوم می‌باشند و در درس گذشته از مفهوم جمله شرطیه و ضوابط آن سخن به میان آمد.

این درس به بیان جمله وصفیه و دلالت آن بر مفهوم می‌پردازد. «وصف» در این بحث، اعم از وصف نحوی است که به آن صفت و موصوف گفته می‌شود؛ بلکه هر آن چیزی است که مفاد وصفی دارد. در میان علما گروهی قائل به دلالت جمله وصفیه بر مفهوم و گروهی منکر مفهوم در جمله وصفیه هستند.

شهید صدر (ره) در ادامه این درس، به بیان دلایل گروه اول پرداخته و اشکالات خویش را به آنان مطرح خواهد کرد.

متن درس

مفهوم الوصف

إذا قيد متعلق الحكم أو موضوعه بوصف معين، كما في «أكرم الفقير العادل»، فهل يدل التقييد بوصف العادل على المفهوم؟

قد يقال بثبوت المفهوم لأحد الوجهين التاليين:

الأول: أنه لو كان يجب إكرام الفقير العادل و الفقير غير العادل معاً، فهذا يعنى أن العدالة ليس لها دخل في موضوع الحكم بالوجوب، مع أن أخذ قيد في الخطاب ظاهر عرفاً في أنه دخیل في الحكم، و يرد على ذلك: أن دلالة الخطاب على دخل القيد لا شك فيها، و مردّها إلى ظهور حال المتكلم في أن كل ما يبين بالكلام في مرحلة المدلول التصوري فهو داخل في نطاق المراد الجدى و حيث ان الوصف قد بين في مرحلة المدلول التصوري بوصفه قيداً فيثبت بذلك أنه دخیل في موضوع الحكم المراد جداً و على أساس ذلك قامت قاعدة إحترازية القيود كما تقدم، غير أن ذلك إنما يقتضى دخل الوصف في شخص الحكم و انتفاء هذا الشخص الذى سيق الكلام لابرازه بانتفاء الوصف لا انتفاء طبيعى الحكم و ما نقصده بالمفهوم إنتفاء الطبيعى.

الثانى: أنه لو كان يجب إكرام الفقير العادل و الفقير غير العادل و لو بفردين من الوجوب و بجعلين لما كانت هناك فائدة في ذكر المولى لقيد العدالة، لانه لو لم يذكره و جاء الخطاب مطلقاً لما أضر بمقصوده و إذا لم تكن هناك فائدة في ذكر القيد كان لغواً، فيتعين لصيانة كلام المولى عن اللغوية أن يفترض لذكر القيد فائدة و هى التنبيه على عدم شمول الحكم للفقير غير العادل فيثبت المفهوم. و هذا البيان و ان كان متجهاً و لكنه انما يقتضى نفى الثبوت الكلى الشامل للحكم في حالات إنتفاء الوصف و لا ينفى ثبوته في بعض الحالات مع إنتفائه في حالات أخرى، إذ يكون لذكر القيد عندئذ فائدة و هى التحرز عن هذه الحالات الأخرى، لانه لو لم يذكر لشمّل الخطاب كل حالات الإنتفاء. فالوصف إذن له مفهوم محدود و يدل على إنتفاء الحكم بانتفاء الوصف على نحو السالبة الجزئية لا على نحو السالبة الكلية.

مفهوم وصف

این درس مربوط به جملاتی است که مشتمل بر وصف می‌باشند. و این وصف تنها وصف نحوی (از قبیل صفت و موصوف) نیست، بلکه می‌تواند هر چیزی را که مفاد وصفی دارد در بر گیرد؛ چه به صورت حال یا مضاف إلیه آمده باشد یا هر چیز دیگر.

مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اکرم عالم الدین»، با اینکه «الدین» مضاف إلیه است، اما وصف محسوب می‌شود. بنابراین مقصود اصولی، تمام آنچه را که متضمن معنای وصف باشد، در بر می‌گیرد.

سؤال: آیا وصف مفهوم دارد؟ سخن در این است که آیا جمله وصفیه نیز همانند جمله شرطیه، دلالت بر مفهوم دارد یا نه؟ مثلاً زمانی که مولا می‌گوید: «أكرم الفقير العادل»، آیا می‌توان گفت این جمله مفهوم دارد؟ یعنی با انتفاء عدالت، هرگونه وجوب اکرامی از فقیر منتفی است یا این گونه نیست؟! پاسخ: در اینجا دو قول وجود دارد:

الف) مشهور معتقدند که جمله وصفیه دارای مفهوم نیست.

ب) برخی نیز معتقدند که جمله وصفیه دارای مفهوم است.

تطبیق

مفهوم الوصف

إذا قيد متعلق الحكم أو موضوعه بوصف معين، كما في «أكرم الفقير العادل»^۱، فهل يدلّ التقيد بوصف العادل على المفهوم؟

مفهوم وصف

هرگاه متعلق حکم یا موضوع آن، مقید به یک وصف مشخص شود، همان گونه که در «اکرام فقیر عادل» (این مطلب) وجود دارد. آیا تقیید به وصف عادل، بر مفهوم دلالت دارد؟

قد يقال بثبوت المفهوم لأحد الوجهين^۲ التالين:

گاهی گفته می‌شود که جمله وصفیه به یکی از دو دلیلی که خواهد آمد، دارای مفهوم است؛

Sco۱: ۰۳:۵۵

دلیل نخست قائلین به مفهوم داشتن وصف

بیان گردید که از نظر برخی، جملات وصفیه دارای مفهوم هستند و برای این مدعای خویش دلایلی را بیان می‌کنند. دلیل اول ایشان مبتنی بر ظهور عرفی است. یعنی اگر حکم با انتفاء وصف منتفی نشود و هم چنان باقی

۱. وصف «الفقير».

۲. فاعل «يدل».

۳. یعنی: دلیل.

باشد به این معناست که وصف دخالتی در حکم ندارد؛ در حالی که این خلاف ظهور عرفی برآمده از حال هر متکلمی است که هرگاه قیدی را به زبان می‌آورد، این قید در مراد جدی او دخیل است.

در مثال مذکور نیز چون وصف عادل بر زبان متکلم جاری شده است، در حکم دخالت دارد.

در پاسخ از این دلیل باید گفت: ما نیز می‌پذیریم که وصف دخیل در حکم است، اما آنچه با انتفاء وصف منتفی می‌شود، عبارت است از انتفاء شخص حکم، نه سنخ حکم.

قبلاً بیان شد که قاعده احترازیت قیود مبتنی بر تطابقی است که عرفاً میان مدلول تصویری کلام و مدلول تصدیقی آن برقرار است. به این معنا که هر چه که متکلم بیان کند، در مدلول تصدیقی جدی او دخیل است؛ یعنی غرض جدی وی از این کلام، منوط و مرتبط با قیدی است که در کلام خود آورده و این همان قاعده احترازیت قیود است.

ولی آنچه با این قاعده قابل اثبات است، انتفاء شخص حکم است به انتفاء قید، نه انتفاء سنخ حکم؛ در حالی که محل بحث ما ثبوت مفهوم برای جمله وصفیه است.

معیار مفهوم، انتفاء سنخ حکم است و از همین جهت میان مفهوم و قاعده احترازیت تفاوت است؛ لذا نمی‌توان این دلیل (دلیل اول قائلین به مفهوم داشتن وصف) را قبول کرد.

تطبیق

الأول^۱: أنه لو كان يجب إكرام الفقير العادل و الفقير غير العادل معاً، فهذا يعني أن العدالة ليس لها دخل في موضوع الحكم بالوجوب^۲، مع أن أخذ قيد في الخطاب ظاهر عرفاً في أنه دخیل في الحكم.

دلیل اول:

اگر واجب بود که هم فقیر عادل و هم فقیر غیرعادل با هم اکرام شوند، به معنای این است که عدالت هیچ‌گونه دخالتی در موضوع حکم به وجوب ندارد، در حالی که اخذ قیدی در خطاب، ظهور عرفی در این دارد که این قید، دخیل در حکم است.

و یرد علی ذلك: أن دلالة الخطاب علی دخل القید لا شک فیها و مردها^۳ إلی ظهور حال المتکلم فی^۴ أن کل ما یبین بالكلام فی مرحلة المدلول التصوری فهو داخل فی نطاق المراد الجدی.

ایراد وارد شده بر این وجه آن است که: شکی در دلالت خطاب بر دخالت قید (عدالت) در حکم نیست و ریشه این دلالت به ظهور حال متکلم بر می‌گردد که هر چه متکلم در مرحله مدلول تصویری (در ذهن ما معنایی تداعی می‌کند)، بیان می‌کند، همان داخل در دائره مراد جدی است.

^۱ . یعنی: دلیل اول.

^۲ . جار و مجرور متعلق به «حکم».

^۳ . مرجع ضمیر: دلالت.

^۴ . متعلق به «ظهور».

و حیث أن الوصف قد بین فی مرحلة المدلول بوصفه قیداً فیثبت بذلك أنه^۱ دخیل فی موضوع الحکم المراد جداً و علی أساس ذلك قامت قاعدة إحترازية القيود كما تقدم.

پس از آنجا که وصف در مرحله مدلول تصویری بر این عنوان که قید به حساب آید، بیان شده است، ثابت می‌شود که این وصف در موضوع حکمی که مراد جدی است، دخالت دارد و مبنای احترازیت قیود نیز همین است. غیر آن ذلك^۲ إنما يقتضى دخل الوصف فی شخص الحکم و انتفاء^۳ هذا الشخص الذی سیق الکلام لإبرازہ بانتفاء الوصف لا انتفاء طبعی الحکم و ما نقصده بالمفهوم انتفاء الطبعی.

اما قاعده احترازیت قیود اقتضای دخالت وصف در شخص حکم را دارد که با انتفاء وصف، شخص حکم - که کلام برای ابراز آن بیان شده - نیز منتفی می‌گردد. در حالی که مقصود ما از مفهوم، انتفاء طبعی حکم است.

Sco ۲: ۱۳:۱۰

دلیل دوم قائلین به مفهوم داشتن وصف

بر خلاف استدلال اول که مبتنی بر ظهور عرفی سیاقی بوده، این استدلال مبتنی بر «محذور لغویت» است. ایشان می‌گویند: اگر فرض کنیم که با انتفاء وصف، سنخ حکم منتفی نیست، ما با محذور «لغویت» مواجه خواهیم شد. به عبارت دیگر، کلام متکلم لغو خواهد بود؛ لذا باید گفت با انتفاء وصف، سنخ حکم منتفی است. اگر با انتفاء وصفی حکم، همچنان حکم برای این موضوع ثابت باشد، کلام متکلم لغو محسوب می‌شود. اگر عدالت منتفی باشد، ولی هم چنان فقیه واجب الاکرام باشد - اگرچه این وجوب اکرام از خطاب دیگری استفاده شود - ، با محذور لغویت مواجه خواهیم بود.

مثال: وقتی مولا بگوید: «اکرم الفقیر العادل» و به دنبال آن بگوید: «اکرم الفقیر غیر العادل»، قطعاً اولین چیزی که به ذهن می‌رسد، لغویت است.

پس وقتی مولا به جای «اکرم الفقیر»، از «اکرم الفقیر العادل» استفاده می‌کند، مقصود آن است که فقیر غیر عادل، اکرام ندارد.

تطبیق

الثانی: أنه لو کان یجب إکرام الفقیر العادل و الفقیر غیر العادل و لو بفردین من الوجوب و بجعلین^۴ لما کانت هناك فائدة فی ذکر المولی لقید العدالة.

وجه دوم: اگر اکرام فقیر عادل و فقیر غیر عادل واجب بود، اگرچه با دو فرد از دو وجوب (شخص غیر عادل هم واجب الاکرام می‌شد) و به دو جعل، در اینجا دیگر فائده‌ای نداشت که مولا قید عدالت را ذکر کند.

^۱. مرجع ضمیر: وصف.

^۲. مشارالیه: قاعده احترازیت قیود.

^۳. عطف بر «دخل».

^۴. یعنی یک بار می‌گفت: «اکرم الفقیر العادل» و بعد می‌گفت: «اکرم الفقیر غیر العادل».

لانه لو لم يذكره و جاء الخطاب مطلقاً لما أضر بمقصوده و اذا لم تكن هناك فائدة في ذكر القيد كان لغواً، فيتعين لصيانة كلام المولى عن اللغوية أن يفترض^۱ لذكر القيد فائدة.

زیرا اگر مولا قید عدالت را ذکر نمی‌کرد و خطاب به صورت مطلق می‌بود، به مقصود وی ضرری نمی‌رساند؛ لذا زمانی که فائده‌ای در ذکر قید نیست، لغو خواهد بود. پس واجب است کلام مولا از لغو بودن مصون بماند و لازم است که برای ذکر قید، فائده‌ای فرض کنیم

و هی^۲ التنبيه على عدم شمول الحكم للفقير غير العادل فيثبت المفهوم.

و این فائده، اعلام این مطلب است که حکم، شامل فقیر غیر عادل نیست. بنابراین مفهوم ثابت می‌شود.

Sco ۳:۱۸:۲۳

اشکال مصنف به دلیل دوم قائلین به مفهوم داشتن جمله وصفیه

قائلین به مفهوم داشتن وصف چنین استدلال کردند که اگر با انتفاء وصف، سنخ حکم منتفی نشود با محذور لغویت مواجه خواهیم شد. مصنف چنین فرموده است که این سخن از یک جهت صحیح و از جهت دیگر نادرست می‌باشد؛ زیرا نمی‌توان از این سخن، مفهوم را به تنهایی به دست آورد. اگر حکم در وقت انتفاء وصف، به نحو کلی برای موضوع ثابت باشد، سخن قائلین به مفهوم داشتن وصف، صحیح است و محذور لغویت لازم می‌آید.

مثلاً اگر تمام فقرای غیرعادل به موجب خطابات دیگری واجب‌الاکرام شوند، گفتن «اکرام الفقیر العادل» خالی از لغو نخواهد بود.

ولی اگر در زمان انتفاء وصف، حکم از موضوع به نحو کلی منتفی نبوده، یعنی مفهوم ثابت نباشد- اما به نحو کلی هم حکم برای موضوع ثابت نباشد-، بدون آن که مفهومی برای کلام ثابت شود، محذور لغویت از بین خواهد رفت.

اگر فرض بگیریم که در زمان انتفاء وصف عدالت، فقیر غیرعادل به نحو کلی واجب‌الاکرام نباشد، لغو است. ولی اگر این انتفاء به نحو کلی ثابت بود، می‌شود گفت که مفهوم ثابت است، اما به نحو جزئی. مثلاً اگر فقیر غیرعادل به دلیل همسایه بودن واجب‌الاکرام باشد و در صورت عالم بودن به موجب علمش واجب‌الاکرام باشد، درین جا فقیر غیرعادل به نحو موجب جزئی، واجب‌الاکرام است؛ لذا اینجا محذور لغویت نخواهیم داشت. اما در عین حال مفهوم آن نیز ثابت نیست؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم به محض انتفاء وصف عدالت، دیگر فقیر هیچ وجوب اکرامی ندارد.

لذا وقتی مولا می‌فرماید: «اکرم الفقیر العادل» و «اکرم الفقیر غیرالعادل» مثل آنجا نیست و قید «عدالت» را برای احتراز از آن موارد آورده است. وقتی که مولا می‌گوید: «اکرم الفقیر العالم»، با این قید، از فقری که علاوه بر فقدان علم از فقری که فاقد عدالت هم محسوب می‌شود، احتراز می‌کند.

۱. فاعل «یتعین».

۲. مرجع ضمیر: فائده.

در واقع مولا می‌خواهد بگوید که با فقدان این وصفی که من بیان کرده‌ام، حکم به نحو کلی ثابت نیست، بلکه به طور جزئی ثابت است و دیگر کلام او محذور لغویت نخواهد داشت.

نتیجه

ما نمی‌توانیم مفهوم مصطلح را برای جمله وصفیه ثابت بدانیم؛ اما می‌توان این مفهوم را در یک دایره محدودتر برای جمله، ثابت دانست. مفهوم مصطلح، سالبه کلیه بود؛ یعنی هیچ فقیر غیرعادلی واجب الاکرام نیست. ولی مفهومی که در سطح محدودتر برای جمله وصفیه - به واسطه محذور لغویت - ثابت است، می‌گوید بعضی از فقرایی که فاقد عدالت هستند واجب الاکرام نیستند.

Sco4:26:29

تطبیق

و هذا البيان و ان كان متجهاً^۱ و لكنه انما يقتضى نفى الثبوت الكلى الشامل^۲ للحکم^۳ فى حالات انتفاء الوصف ولا ينفى ثبوته فى بعض الحالات مع انتفائه فى حالات أخرى.

و این بیان اگرچه وجیه است ولی مقتضی نفی ثبوت حکم است. نفی ثبوتی که کلی است و شامل حکم در حالات انتفاء وصف است. و ثبوت آن در بعض حالات منافاتی با انتفاء آن در حالات دیگر ندارد. (این بیان، ثبوت حکم را به طور جزئی در بعض حالات نفی نمی‌کند.)

إذ يكون لذكر القيد عندئذ^۴ فائدة و هي التحرز عن هذه الحالات الأخرى، لأنه لو لم يذكر لشمّل الخطاب كل حالات الإنتفاء^۵

چون برای ذکر قید در این هنگام (یعنی هنگامی که قید در بعضی از حالات انتفاء وصف ثابت باشد)، فائده خواهد بود و آن دوری از حالات دیگر است؛ چون اگر (قید عدالت) ذکر نمی‌شد، وجوب اکرام شامل تمام حالات انتفاء می‌شد.

فالوصف إذن له مفهوم محدود^۶ و يدل على إنتفاء الحكم بإنتفاء الوصف على نحو السالبة الجزئية لا على نحو السالبة الكلية.

بنابراین وصف در این زمان یک مفهوم محدود دارد. و وصف بر انتفاء حکم به انتفاء وصف به نحو سالبه جزئی و نه به نحو سالبه کلیه، دلالت می‌کند.

Sco5:31:54

^۱ . خبر «کان».

^۲ . صفت «الثبوت الكلى».

^۳ . لام تقویت.

^۴ . یعنی: هنگامی که قید در بعضی از حالات انتفاء وصف ثابت باشد.

^۵ . یعنی: شامل همه فقرائی که نه عدالت داشتند و نه علم.

^۶ - یعنی: به نحو سالبه جزئی، حکم را در موارد انتفاء قید عدالت نفی می‌کند.

چکیده

۱. وصفی که در این بحث از آن سخن به میان آمده است، صرفاً وصف ادبی نمی‌باشد؛ یعنی هر وصفی را شامل خواهد بود. به عبارت دیگر شامل وصف و نعت و لقب است.
۲. مشهور اصولیون قائل به عدم مفهوم برای جملات وصفیه هستند.
۳. برخی معتقدند جمله وصفیه دارای مفهوم می‌باشد. و به دو دلیل تمسک جسته‌اند:
الف) اگر حکم با انتفاء وصف منتفی نشود، بدین معناست که وصف دخالتی در حکم ندارد.
ب) اگر وصف مفهوم نداشته باشد، کلام متکلم لغو خواهد بود.
۴. شهید صدر از اشکالات مذکور، پاسخ داده است. بدین ترتیب که:
الف) آنچه که با انتفاء وصف منتفی می‌شود، انتفاء شخص حکم است.
ب) اگر در زمان انتفاء وصف، حکم از موضوع به کلی منتفی نباشد، بدون آنکه برای کلام مفهومی ثابت شود، لغویت منافع شده است.
۵. ما نمی‌توانیم مفهوم مصطلح - که همان دلالت التزامیه کلام است - را برای جمله وصفیه، ثابت بدانیم.